



— نوشته‌های نمایشی جمالزاده



به‌کوشش بهروز محمودی بختیاری

# باج سیل





Paper from well managed forests  
and controlled sources

کاغذ این کتاب از جنگل‌ها و منابع  
کاملاً مدیریت شده تهیه شده است.



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

- 
- سرشناسه: ————— جمالزاده، سیدمحمدعلی، ۱۲۷۰ - ۱۳۷۶.  
عنوان و نام پدیدآور: ————— باج سبیل: نوشته‌های غم‌انگیز جمالزاده/ به کوشش بهروز محمودی بختیاری.  
مشخصات نشر: ————— تهران: نشر خاموش، ۱۳۹۶.  
مشخصات ظاهری: ————— ۲۲۴ ص.  
شابک: ————— ۹۷۸-۶۰۰-۸۳۳۰-۶۳-۹  
وضعیت فهرست نویسی: ————— فیا  
عنوان دیگر: ————— نوشته‌های غم‌انگیز جمالزاده.  
موضوع: ————— غم‌انگیزنامه فارسی -- قرن ۱۴  
Persian drama -- 20th century  
شناسه افزوده: ————— محمودی بختیاری، بهروز، ۱۳۵۲ -  
شناسه افزوده: ————— Mahmoodi-Bakhtiari, Behrooz  
رده‌بندی کنگره: ————— PIRA۰۰۷/۲ ۱۳۹۶  
رده‌بندی دیویی: ————— ۸۵۲/۶۲  
شماره کتابشناسی ملی: ————— ۴۹۴۴۱۳
-

# باج سیل

نوشته‌های نمایشی جمالزاده

به کوشش

بهروز محمودی بختیاری

(دانشیار دانشگاه تهران)



کتابخانه ملی و اسناد ایران



نشر خاموش

|                         |                                       |
|-------------------------|---------------------------------------|
| نام کتاب:               | با ج سبیل (نوشته‌های نمایشی جلالزاده) |
| به کوشش:                | بهروز محمودی بختیاری                  |
| طرح جلد:                | استودیو دیزاین مسک                    |
| ویرایش و صفحه‌آرایی:    | مجید شمس‌الدین                        |
| لیتوگرافی، چاپ و صحافی: | سراج / مجتمع چاپ رضوی                 |
| چاپ / شمارگان:          | اول ۱۳۹۶ / ۳۰۰ نسخه                   |
| قیمت:                   | ۲۵۰۰۰ تومان                           |
| شابک:                   | ۹۷۸-۶۰۰-۸۳۳۰-۶۳-۹                     |

کلیه حقوق این اثر برای نشر خاموش محفوظ است.

ارتباط با نشر خاموش: ۰۹۱۲۰۱۷۸۱۹۴ | ۰۹۱۳۱۷۸۱۹۲۰

www.khamooshpub.ir | www.khamooshpub.com | @khamooshpubch

تهران، ولنجک، خیابان گلستان سوم، پلاک ۳، همکف

هرگونه کپی برداری، برداشت و اقتباس از تمام یا قسمتی از این اثر، منوط به اجازه کپی ناشی باشد.

به استاد فریدون علیاری

که حق بزرگ برگردن تناتردانشگاهی دارد.

ب.م.بختیاری

## فهرست

|                    |     |
|--------------------|-----|
| مقدمه              | ۹   |
| عشق و تدبیر        | ۱۷  |
| توضیح:             | ۱۹  |
| عالم قطاری         | ۷۱  |
| توضیح              | ۷۳  |
| آخوند دارم و آخوند | ۱۰۳ |
| توضیح              | ۱۰۵ |
| باج سیل            | ۱۶۱ |
| توضیح              | ۱۶۳ |
| کاه و تیر          | ۲۰۷ |
| توضیح              | ۲۱۰ |

## مقدمه

کتاب حاضر، مجموعه‌ای از نوشته‌های نمایشی شادروان جمالزاده است، که در آستانه بیستمین سال درگذشت او منتشر می‌شود. مرحوم سید محمدعلی جمالزاده بیشتر به عنوان داستان‌نویس، پژوهشگر و منتقد ادبی شناخته شده است. ولی او علاوه بر ادبیات داستانی، به ادبیات نمایشی هم علاقه داشت، و این علاقه را هم با ترجمه نمایشنامه و هم با نگارش آن نشان داده است. او با نوشتن متن «گفتاری دربارهٔ "درام" نمایشنامه» که یکی از متون کتاب قصهٔ ما به سرسید است، بر این علاقه صحه گذاشته است. علاقهٔ او به هنرهای نمایشی در نقدهای او بر متون نمایشی و یا پژوهشهای این حوزه هم قابل ردیابی است؛ مانند نقد بسیار کوتاه او در سال ۱۳۳۹ بر نمایشنامهٔ *افسانهٔ آفرینش*

هدایت در مجله راهنمای کتاب، و یا نقدهای او بر کتاب‌های تعزیه و تعزیه‌خوانی و تعزیه در ایران صادق همایونی در مجلات راهنمای کتاب، ایران‌شناسی و کِلک.

آثار نمایشی ترجمه شده و انتشار یافته توسط جمالزاده چهار موردند و عبارتند از:

■ کمدی خسیس (*L'Avare Comedie*) اثر مولیر (۱۶۲۲-۱۶۷۳ م)، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۶ و ۱۳۴۲.

■ دشمن ملت (*An Enemy of the People*) اثر هنریک ایبسن (۱۸۲۸-۱۹۰۶ م)، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.

■ نمایشنامه‌های دون کارلوس (*Don Carlos*) و ویلهلم تل (*Wilhelm Tell*) اثر یوهان کریستف فریدریش فون شیلر (۱۷۵۹-۱۸۰۵ م)، هردو در تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، در سالهای دهه ۴۰.

جمالزاده یک ترجمه هم از آثار چخوف به نام «فاصله بین قول و فعل» دارد، که مربوط به سال ۱۳۴۷ است و از ۱۸ صفحه تشکیل شده است. این متن که دست‌نوشته جمالزاده درباره شرح احوال چخوف را نیز شامل می‌شود، با شناسه دستیابی سند ۲۹۷۱/۹۹۸ در محل آرشیو ملی ایران نگهداری می‌شود. متن شرح احوال چخوف همان متنی است که بعدها در مجموعه‌ای از نوشته‌های جمالزاده با عنوان *قصه ما به سر رسید*، منتشر شده است.

از نمایشنامه‌های منتشر شده جمالزاده، سه مورد را می‌شناسیم: نمایشنامه‌های تک‌پرده‌ای «عالم هم‌قطاری» و «باج سبیل»، که هر

دو در مجموعه کهنه و نو منتشر شده‌اند؛ و نمایشنامه «آخوند داریم و آخوند»، که در دوره یازدهم مجله سخن منتشر شده؛ ولی در جای دیگری باز نشر نداشته است. علاوه بر اینها، جمالزاده ۳ نمایشنامه منتشر نشده هم دارد که همگی در آرشیو ملی ایران نگهداری می‌شوند. این نمایشنامه‌ها عبارتند از:

نمایشنامه «انجمن حمایت بینوایان» در ۱۲ صفحه؛ (بدون تاریخ دقیق)، با شناسه دستیابی سند ۲۲۵۲/۹۹۸، که در واقع مجموعه‌ای آشفته از چند شرح صحنه است که نمی‌توان بر صورت فعلی آن نام نمایشنامه نهاد. به همین دلیل، علیرغم تمامی تلاش‌های انجام شده برای خوانش و آماده‌سازی آن، عملاً نتوانستیم آن را در مجموعه حاضر بیاوریم.

نمایشنامه «عشق و تدبیر» در ۳۳ صفحه؛ (که ظاهراً جمالزاده آنرا در سن ۱۹ سالگی نوشته است)، با شناسه دستیابی سند ۳۲۲۶/۹۹۸، و نمایشنامه «کاه و تیر» در ۹ صفحه، (که جمالزاده آنرا در سال ۱۳۴۱ برای نشر در مجله پیمان - ارگان انجمن دانشجویان ایرانی در دانشگاه لیدز انگلستان - نوشته است)، با شناسه دستیابی سند ۳۲۲۶/۹۹۸،

لازم به ذکر است که دست‌نویس نمایشنامه «آخوند داریم و آخوند» در ۳۰ صفحه؛ (بدون تاریخ دقیق)، با شماره دستیابی سند ۲۹۸۵/۹۹۸ نیز در آرشیو ملی ایران موجود است.

در اینجا ذکر نکته‌ای لازم است. جمالزاده نمایشنامه‌های اندکی دارد و خودش هم داعیه نمایشنامه‌نویسی نداشته است. حتی (چنان که خواهید دید) عنوان «نمایشنامه» را از یکی از نوشته‌هایش به نام «کاه و

تیر» خط زده و به جای آن، عبارت «گفتار دونفری (دیالوگ)» را گذاشته است. مع الوصف، او نیز مانند بسیاری از سایر معاصرانش تلاش کرده که این ژانر را هم بیازماید، و آشکارا با دیدن توانایی‌های بیشتر خودش در قصه‌نویسی، از آن فاصله گرفته است. دلیل روشن این انتخاب بجا هم این است که جمالزاده میلی مثال‌زدنی به جملات بلند و تشبیهات و استعارات بدیع دارد، و اصولاً در بیان توصیفات و توضیحات، گاه به اغراق و پرگویی دچار می‌شود. مثلاً این متن را از داستان «حق و ناحق» در نظر بگیرید:

...استاد زبردست طبیعت با مقرض قدرت قطعاتی چند از زربفت و دیبای باغ بهشت را به شکل و اندازه برگ گل نرمک نرمک بریده و در جویبار قوس و قزح شست و شوداده و به نقش و نگارهای دلکش آراسته و در قوطی سرخاب سفیداب مشاطه‌گری فرشتگان آغشته و از پشت و رو مقداری گرد جمال از "پودر دان لم یزلی" بر آن افشانده و سپس سرعت نسیم و غنچ و دلال شکوفه و چالاکی برق و سبک روحی بوسه را بر آن بسته و به اسم بال و پربراندام نازک من که گویی مغز صنوبری بیش نیست نشانده و اسم آن را پروانه گذاشته و چون شعاع آواره و لرزانی که از قرص ماه آسمان جدا شده باشد آزاد و وارسته در باغستان گیتی رها ساخته است.<sup>۱</sup>

و یا این توصیف از داستان «سرگردانی‌های جوانی» را مطالعه کنید:

...قصه من، امروز با موهای ریخته و صورت پرچروک، چون شترپیر باره دوشی با کوهان ریش و دست و پای آبله و زانوی پینه‌بسته و با تحم و لخمی که لخته‌لخته به غارت خارهای مغیلان روزگار رفته، کشان‌کشان خود را به آبشخور قرن پیش رسانیده است؛ و

۱. جمالزاده، محمدعلی (۱۳۷۹). تلخ و شیرین، به کوشش علی دهباشی. تهران: سخن.

نقداً چند روزی در آنجا زانوبه زمین زده است تا سیخک ساریان  
فردا او را به کدام سو براند و شتردار روزگار مهارش را به کجا بکشانند.<sup>۱</sup>  
صاحب چنین قلمی به دشواری می‌تواند در عرصه نگارش نمایشنامه  
توفیق درخشانی داشته باشد؛ زیرا آشکارا در شیوه بیانش به الگوهای  
روایت از نوع نقالی یا «دایجتیک» گرایش دارد، تا شیوه روایت نمایشی  
یا «میمتیک». این گرایش در اکثر نمایشنامه‌های دوران تکوین ادبیات  
نمایشی ایران مشاهده می‌شود، و به همین دلیل نویسنده‌ها در شرح  
صحنه‌ها گاه مدیوم تئاتر را فراموش می‌کنند و توضیحات ذهنی و  
شخصی خود را در شرح صحنه می‌آورند، و یا اینکه با تکیه بر الگوی  
داستان‌نویسی رایج، مونولوگ‌های بسیار طولانی و نامتناسب برای  
صحنه می‌نویسند. این نمونه‌ها را در آثار نمایشی جمالزاده هم می‌توان  
یافت.

با وجود این، به لحاظ الگو و معیار نمایشنامه‌نویسی، جمالزاده آشکارا  
شیفته چخوف است؛ و در مقدمه‌ای که بر ترجمه دو داستان از چخوف  
در کتاب قصه ما به سرسید خود آورده است، دلایل ارادت خود به  
چخوف را برشمرده است. او چخوف را «نویسنده جامع شرایطی»  
معرفی کرده که «موضوع بعضی از داستان‌هایش به قدری با وقایع و  
حوادث زندگی ما ایرانیان (بخصوص در سوابق ایام) شباهت دارد که  
گاهی فقط اگر اسامی اشخاص را تغییر بدهیم و به جای نام‌های دور و  
دراز و پیچیده روسی، اسامی خودمانی بگذاریم؛ خواننده ایرانی به آسانی

۱. جمالزاده، محمدعلی (۱۳۸۰). سرتوته یک کرباس، به کوشش علی دهباشی. تهران: سخن، ۱۲۵

تصور نماید که واقعهٔ داستان در ایران خودمان رخ داده است<sup>۱</sup>. او در همین مقدمه می‌نویسد:

من شخصاً مدت بسیاری است که با او آشنا شده‌ام و هرروز او را بیشتر دوست می‌دارم و می‌توانم بگویم که تا اندازه‌ای واقعاً با او خودمانی شده‌ام. چنان که سابقاً هم در یکی از کتاب‌هایم گفته‌ام، چخوف کوتاه‌نویس و نکته‌سنج و ساده‌پرداز و در اغلب آثارش صفت سهل و ممتنع کاملاً نمودار است... من همیشه یکی از آرزوهایم ترجمه کردن مقداری از قصه‌ها و نمایشنامه‌های او بوده و هست... من شخصاً هروقت داستان‌ها و نمایشنامه‌های او را می‌خوانم، احساس آشنایی زیادی با او می‌کنم؛ و چنان است که با یک نفر از خودمانی‌ها به صحبت مشغولم و از مسائل خودمانی گفت و شنود می‌کنیم. خودم را در محیطی که چخوف ساخته و پرداخته است ابداً بیگانه نمی‌یابم، بلکه محرم و آشنا می‌بینم؛ و حتی گاهی اشخاص را به اندازه‌ای زنده و حاضر و جاندار به جا می‌آورم که پنداری سال‌های بسیار است که با آنها نشست و برخاست داشته‌ام... و خلاصه آنکه آنها برایم یاران دیرینه‌ای هستند که زمانی با هم دور افتاده بودیم و اینک به سراغم آمده‌اند، و از همین نظر است که تصور می‌کنم ما ایرانیان و کلیهٔ مشرق‌زمینی‌ها باید از مطالعهٔ آثار چخوف لذت وافر ببریم... معتقدم که اگر مترجم ایرانی با فوت و فن‌های ترجمهٔ آزاد که فرنگی‌ها «آدپتاسیون» می‌خوانند آشنا باشد، می‌تواند مقداری از آثار چخوف را به طوری به فارسی برگرداند که خواننده اصلاً ملتفت نشود که با یک نفر نویسندهٔ خارجی سروکار دارد.<sup>۲</sup>

۱. جمالزاده، محمدعلی (۱۳۷۹). قصه ما به سر رسید، به کوشش علی دهباشی. تهران: سخن، ص. ۳۲۵

۲. همان، صص ۳۲۷-۳۲۶.

در این مجموعه، سعی اینجانب آن بوده است که با گردآوری، تحلیل و انتشار نوشته‌های نمایشی جمالزاده در یک مجلد، مخاطبان او (به ویژه جوانان و دانشجویان تئاتر) را با این وجه از شخصیت ادبی او آشنا کنم. هر کدام از نمایشنامه‌ها با توضیح مختصری در ابتدای خود همراه هستند، که امیدوارم برای خوانندگانشان مفید باشند. همین رویکرد باعث شده است که به همین مقدمه کوتاه بسنده کنم و خوانندگان را به مطالعه اصل آثار جمالزاده فرابخوانم. تردیدی ندارم که خواندن این آثار به ما دید جدیدی نسبت به سبک نگارش جمالزاده خواهد داد، و در آسیب‌شناسی ما از دوران تکوین نمایشنامه‌نویسی در ایران، مفید خواهد بود.

در اینجا لازم می‌دانم که از آقای علی دهباشی که دیگر آثار جمالزاده را در نشر علمی منتشر کرده‌اند، سپاسگزاری کنم. همچنین از اعضای محترم هیات امنای موقوفات مرحوم جمالزاده که با صدور مجوز مورخ ۹۴/۹/۳ خود زمینه انتشار این مجموعه را ایجاد کردند، سپاسگزارم. در نهایت، سپاسگزار اولیای نشر خاموش به ویژه آقای مجید شمس‌الدین مدیر دانش‌پرور این انتشارات هستم، که بر این مجموعه رخت عافیت پوشاندند. خداوند یار و مددکار تمامی پژوهندگان راستین ادبیات نمایشی ایران باد.

بهروز محمودی بختیاری

پردیس هنرهای زیبای دانشگاه تهران

پاییز ۱۳۹۶

---

عشق و تدبیر

کمدی درد و پرده

---

## توضیح:

نمایشنامه «عشق و تدبیر» یک کمدی در دو پرده است که پرده دوم آن موجود نیست، و پرده نخست آن اکنون برای نخستین بار منتشر می‌شود. بر صفحه نخست نسخه موجود از این نمایشنامه آمده است که جمالزاده این اثر را در نوزده سالگی نوشته است. پس می‌توان نتیجه گرفت که تاریخ تقریبی نگارش این اثر ۱۲۸۹، یعنی در اوایل دوران حکومت احمدشاه قاجار باشد.

صفحات دست‌نویس این نمایشنامه در آرشیو ملی ایران عمدتاً فاقد شماره صفحه هستند، و همین مسئله خواندن متن را با دشواری زیادی مواجه می‌کند. در تصحیح این متن، براساس شماره صحنه‌ها و پرده‌ها و براساس روند منطقی داستان، این نمایشنامه تنظیم و ارائه شده است. ذکر این نسخه ضروری است که برخی از قسمت‌های نمایشنامه تکراری هستند و روی کاغذی

جداگانه و با نوشتاری فشرده‌تر و ریزتر نوشته شده‌اند. البته متن مورد وثوق برای تصحیح، همان نسخه کامل‌تر و خوش‌خوان‌تر نمایشنامه است، ولی هر جا که تمایزی میان دو متن مشاهده شده، در پانویست‌ها ذکر شده است.

نمایشنامه در نگاه اول مشترکاتی با نمایشنامه جعفرخان/زفرنگ آمله حسن مقدم (۱۳۰۱) دارد، از این جهت که در این اثر فیروز (که جوانی اشراف‌زاده و تحصیل‌کرده فرنگ است)، به تازگی مراجعت کرده، و قرار است در ایران ماندگار شود و دخترعمویش را به همسری بگیرد. شخصیت دیگر، شهربانو خواهر فیروز است که با سابقه شکستی عاطفی، همواره دلی خون در دوری یار از دست رفته‌اش دارد، و اکنون به صدای اعتراض زنان ایرانی زمان خود مبدل شده است. اختر، دخترعموی فیروز، (که مانند «زینت» عموزاده جعفرخان امجد عمل می‌کند) دختری است محبوب و سربه‌زیر؛ و طبق عرف زمانه، پاکدامن و غصه‌خور و عاشق. والدین فیروز نیز مانند والدین جعفرخان میل و افری به «سر و سامان‌دهی» به فرزندشان دارند و با شتاب قصد داماد کردن او را دارند. در نهایت و طبق روال بسیاری از کمدی‌های ایرانی وقت، این خانواده خدمتکاری ساده‌دل، زودباور و دست و پا چلفتی هم دارد؛ که در نمایش جعفرخان مردی به نام «مش اکبر» است و در این نمایشنامه، زنی به نام «بزم‌آرا»، در کنار مهتری به نام «مشهدی اکبر»، شخصیت‌های فرعی نمایشنامه را تشکیل می‌دهند.

البته این نمایشنامه تفاوتی بنیادی با جعفرخان هم دارد، و آن این است که فیروز (برخلاف جعفر) با «تدبیر» خواهرش در ایران ماندگار می‌شود. با وجودی که پرده دوم نمایشنامه موجود نیست، می‌توان به سادگی حدس زد که زینت خود را به چهره زنان فرنگی می‌آراید، دل فیروز را می‌برد، و در پایان فیروز درمی‌یابد که معشوقه‌اش همان

«دختر بیچاره و بداخلاق ایرانی» است که از او رخ تافته بود. این پیرنگ، سوژه نمایشنامه‌ها و حتی فیلم‌های متعدد دیگری هم شده است.

دیالوگ‌های نمایشنامه بسیار یادآور خوی داستان‌نویس جمالزاده هستند. متون طولانی گفتگوی اختر و شهربانو در صحنه اول، یا مونولوگ مفصل فیروز در پرده سوم، نشان از آشنایی محدود جمالزاده جوان با روح گفتمان دراماتیک دارد؛ گفتمانی که هدفش «نشان دادن» است، نه «بیان کردن»، و قرار نیست که همه توضیحات داستان را از طریق گفتگوهای افراد روایت کند.

در این نمایشنامه، گرایشی غالب در آثار جمالزاده را می‌توان دید، که همانا انتقاد از خشکه مقدس‌ها و مومن‌نماهاست، به ویژه اگر ملبس به جامه روحانیت باشند. او در نمایشنامه دیگری به نام «آخوند داریم و آخوند» به صراحت تمام این انتقاد را مطرح می‌کند؛ که در جای خود خواهیم خواند. گرایش دیگر جمالزاده، استفاده از واژه‌های گفتار عامیانه در افراد است، که به طور مشخص در گفتار بزم‌آرا، کلفت خانه، نمود بیشتری دارد.

چنان که گفته شد، دست‌نوشته نمایشنامه «عشق و تدبیر» صفحات تکراری دارد که با توجه به مشترکات موجود، از همگی آنها در چاپ فعلی استفاده شده است.

## اشخاص:

|              |                        |
|--------------|------------------------|
| فیروز        | پسر حاجی خان           |
| شهربانو      | خواهر فیروز            |
| حاجی خان     | (ذکر نشده) پدر خانواده |
| اختر         | دختر عمو و نامزد فیروز |
| بزم آرا      | کنیز سیاه              |
| مشهدی خلاداد | (ذکر نشده) نوکر        |

## پردهٔ اول

اتاق<sup>۱</sup> به مُد جدید. طرف دست راست سِن، میز و کتاب و لوازم التحریر. طرف دست چپ، کاناپه و میز گرد، با سیگار و کبریت و غیره. یک درِ روبرو که باز می‌شود به طرف حیاط، [و] ستون‌های ایوان و حوض و درختی چند دیده می‌شود. یک در طرف دست راست، که راه دارد به اطاق‌های اندرون؛ و یک در طرف سمت چپ، که راه دارد به بیرونی. به دیوار روبرو نقشهٔ بزرگ ایران. پهلوی نقشه، اسباب تلفن، و بالای نقشه؛ ساعت دیواری که ساعت ده صبح را نشان می‌دهد و معلوم می‌دارد که صاحب اتاق، فرنگی‌مآب است. طرف چپ دیوار، یک تقویم دیواری که بیست و پنجم ماه رجب و برج سنبله‌اش به خوبی دیده می‌شود. در طرف چپ، بخاری با آئینهٔ قدی و یک مجسمهٔ کوچک. به دیوار، عکس و غیره.

---

۱. در کل متن به صورت «اوطاق» نوشته شده است.

## مجلس اول اختر خانم و شهربانو خانم

**اختر:** (از در طرف اندرون مثل اینکه می‌ترسد دیده شود، آهسته آهسته وارد می‌شود): مبادا بیاید! وای، صدای پا!  
(درباز می‌شود و شهربانو دوان دوان و آواز خوانان وارد می‌شود).  
**شهربانو:** دِلی دِلی دِلی... اختر تویی؟ اینجا چه می‌کنی؟ (بنای خنده را می‌گذارد).

**اختر** (دستپاچه شده): من... اینجا... (کمی به دور خود نگاه می‌کند، و چون نظرش می‌افتد به ساعت) می‌خواستم ببینم چه ساعتی است... چونکه... چونکه می‌دانی...

**شهربانو:** می‌دانم، می‌دانم... منتظر ساعت یازده هستی که خان داداشم برسد. خوب دیگر چرا سرخ می‌شوی؟ نامزدت است و دوستش می‌داری. نه گناه دارد، نه خجالت، نه ترس و نه لرز... ولی هان، راستی من آمده بودم یواشکی یک سیگاری بکشم. آه باز که این خان داداش سیگار لب طلائی‌هایش را برده... ولی همین سیگارهای ساده را هم عشق است... خدایا چه زندگی‌ای! غلط کردیم دختر شدیم. «اینجا مرو». «آنجا برو». «نگاهت را پایین بینداز». «ابرویت را بالا نگهدار»... سیگار کشیدن هم خدایا گناهی است. سیگار کشیدن که برای مردها کمترین کارهاست، برای ما معصیت کبیره است. چرا؟

برای اینکه پشت لبمان چندتا مون نیست. (در بین حرف زدن سیگاری آتش زده و با کمال نابلدی مشغول کشیدن می شود).

(اختر آهسته آهسته عکس فیروز را پیش کشیده و نظرش بدو دوخته شده و شهربانو ملتفت شده و متعجلاً سیگارش را خاموش نموده و خود را به طرف اختر کشیده و او را در آغوش می کشد).

شهربانو: آخر تو چه چیز این برادر مرا دوست می داری؟

اختر (با کمال قوت):

چه چیزش را دوست می دارم؟ همه چیزش را... اسمش را، اسم قشنگش را. فیروز... فیروزه... فیروزی... همه این کلمات مثل هم می مانند و به گوش من مثل کلمات سعادت و نیک بختی، محبت و جوانی، امید و وصل و بوسه می آیند. آخ! چه چیزی را دوست می دارم؟ هفت سال خیال دائمی، که شب هم بالین و روز در خلوت و دبستان همدم و هم زبان و انیس و مونس من بوده اند. تمام سال روحم پرمی زد که روز عید نوروز برسد، و فیروز عکسش را بفرستد. هر سال از سال پیش به نظر من خوشگل تر می آمد و عشق و بی قراری من زیادتر. زمستان سفیدپوش و لرزان می گذشت، تابستان سوزان و درخشان می گذشت، پائیز زردرو می گذشت، و روز اول بهار سبزقا و نخستین روز ربیع می رسید. دنیا و مافیها، درخت و چمن، زمین و زمان همه در عید بودند؛ شکوفه ها مانند قطرات شیر حوریان بهشتی از تگ پستان شاخ و بر، سر بیرون می دواندند. گل ها رنگ می انداختند. غنچه ها زرد

و سرخ شده و دهن‌ها بازمی‌کردند و چشم من همه جا فیروز را می‌دید. ستارگان شب مرا به یاد چشمان پراز محبت و وفای فیروز می‌انداختند، و در آن خموشی و خاموشی نیمه‌شب، بازوان عریانم لرزان و سوزان به طرف آسمان دراز می‌شدند و به خیال اینکه فیروز را در بغل دارم، قلبم چنان بنای زدن را می‌گذاشت که صدایش در منافذ بالین پیچیده و مضطرب می‌نمود... آه چه چیزش را دوست می‌دارم؟ این اشک‌های گرم و غلطانی که در آن نیمه‌های شب از دیدگانم جاری می‌شد، نازبالم را خیس می‌کرد و نمی‌توانستم جلویشان را بگیرم... بالاتر از همه اینها، من عاشق روح این جوان هستم؛ این روح حساس و قوی، این روح که فقط پرستش صافی و جمال خالق مخلوقات را می‌شناسد... آه ولی چه بگویم... تا عاشق نشده باشی، کجا نوای عشاق را خواهی فهمید... (در بین صحبت، عکس فیروز را برداشته و دودسته و محکم مقابل خویش گرفته و با چشمانی پراز حرارت و حدت نگاه می‌کند. همین که صحبتش قریب به اتمام می‌رسد، با یک دست عکس را به قلبش چسبانده و با دست دیگر سر خود را بر روی میز گذارده و آهسته‌آهسته «فیروز، فیروز» می‌گوید).

شهربانو (با آهنگ مسخره‌آمیز):

خدا نکند که من عاشق شوم! این هم کار شد که انسان نصف شب خواب شیرین را بگذارد و غوره بچلاند؟ از یک طرف چشم‌های از جان عزیزتر را خراب کرده، و از